

طبیعت Natur:

Nature از لفظ لاتینی *natura* آمده که خود برگردان نادرست و نادقیقیست از *physis* یونانی. لفظ یونانی به دقت به معنای «هستی» بود و شامل هرگونه هستنده اعم از انسان و هستنده گان طبیعی و نیز دستاوردهای ذهنی میشد. اما لفظ لاتین متوجه جهان مادی پیشروی ما میشد. سنگ، درخت، انسان و نیروی فکری او نیز اموری طبیعی محسوب میشدند. لفظ *Natur* از واژه لاتین *natura* آمده که خود از *nasci* به معنای «زایش» آمده است. در لاتین هم دو معنی داشت: جهان یا مجموعه هستنده گان مادی و ماهیت یا خصلت چیزها. امروز هم واژه *Nature* انگلیسی و «طبیعت» فارسی، این هر دو معنی را در بر دارند. در زبان لاتین و در آثار سنکا اصطلاح *philosophia naturalis* به معنای «فلسفه طبیعت» نیز به کار میرفت. منظور آن دانایی بود که موضوع آن علت نهایی رویدادهای طبیعی باشد و با «علم طبیعت» که فهم چگونه گی بودن و کار کردن نیروهای طبیعی را دنبال میکند، متفاوت باشد. اما برای نیوتون و پیروان انگلیسی او فلسفه طبیعت به معنای علمی چون فزیک و شیمی بود. تفاوت میان علوم طبیعی و فلسفه طبیعت بار دیگر با کارهای کریستیان ولف و کانت ظاهر شد. کانت تأکید داشت که باید فلسفه طبیعت را مستقل از علوم طبیعی دانست. علوم طبیعی واقعیت‌های تجربی را دنبال میکنند، اما فلسفه طبیعت به مسایل کلی ارتباط دارند. برای مثال، در علم میکوشیم تا به دقت دریابیم که فاصله زمین با خورشید چقدر است، در حالی که فیلسوف طبیعت میپرسد که در اصل فاصله چیست و چرا وجود دارد.

فلسفه پیش از سقراط به طور عمده متوجه طبیعت بود، اما میخواست آن عنصر اصلی و تعیین کننده طبیعت را بشناسد که موجب تکامل دیگر امور میشود. با افلاطون و ارسطو مفهوم دقیق شد. طبیعت امری مادی و موضوع تغییر و تحول است، جاودانی نیست، ساخته شده به دست انسان نیست و دارای مادیت و توانمندیست و نیروهای آن مستقل از ما وجود دارند. این برداشت مورد انتقاد هگل بود. او جلد دوم *دانشنامه خود را «فلسفه طبیعت» خواند و در آن کوشید تا نشان دهد که طبیعت ساخته نیروی نامتناهیست و در خود روحی هوشمند دارد. آنچه*

در پدید/ارشناسی روح با عنوان روح عینی مشخص شده بود. فلسفه طبیعت از نظر هگل باید همین هوشمندی یا روح عینی را توضیح بدهد. وظیفه ما با کشفهای علمی و مفهومی کردن آنها پایان نمیگیرند، بل کشف کارکردهای روح عینیست. یکی از هدفهای مهم فلسفه طبیعت نشان دادن این است که ذهن زاده طبیعت است، اما فقط به این دلیل که طبیعت وجودی معنوی و وابسته به روح دارد.

مارکس البته که با چنین برداشت ایدئالیستی بی مخالف بود. او لفظ آلمانی *Natur* را به معنای مختلفی به کار برد: (۱) ماهیت یک ابژه، یا یک هستنده در کل. معنایی ارسطویی که برای مارکس به ویژه در بحث از «ماهیت انسان» مطرح بود، بیشتر در مورد آن لفظ *Wesen* به معنای «گوهر» را به کار میبرد، اما گاه از *Natur* هم سود میجست. (۲) افق یا سپهر هستن، جهان مادی به کلی ترین معنای آن، تمامیت امور ابژکتیف. (۳) جهان طبیعی، در فراشد تکامل مادیش، بوم و محیط زیست انسان، که مارکس گاه در این مورد از اصطلاح «نیروهای طبیعی» هم سود میجست. (۴) طبیعت در معنایی خاص، همراهی نیروهای انسانی و نیروهای «طبیعی» یا غیر انسانیست که در آن مفهوم مهم «نیروهای تولید» جای میگیرد. چکش همان قدر در این طبیعت مطرح است که الکتریسیته و نیروی کار کارگر. در سرمایه نیروهای طبیعی با نیروهایی که از دخالت انسان در طبیعت نتیجه شده اند (نیروهای ناشی از ابزار کار) تفاوت ظریفی دارند (س: ۲۹۳-۲۸۳).

در فلسفه مدرن مقصود از طبیعت آن هستنده گان پیش روی انسان است (جهان مادی و عینی، جهان ابژه ها) که او باید آنها را بشناسد و بر آنها مسلط شود. در این فلسفه، رشته خاص فلسفه طبیعت مطرح شد که موضوع آن کشف مبانی فهم کارکرد نیروهای طبیعی و نیز درک نسبت این نیروها با زنده گی انسان بود، تا حدودی برابر بود با آنچه امروز ما فلسفه علم میخوانیم. در زمان مارکس از «پیروان فلسفه طبیعی» هم یاد میشد، تا حدودی معادل ماتریالیستها، یا کسانی که بر این باور بودند که طبیعت یا نظام جهانی (*Weltordnung*) همواره وجود داشته و آفریننده بی متعالی ندارد. مارکس با این اصطلاح که انسان را هم ارز یکی از نیروهای طبیعت میشناخت، موافق نبود. انسان با هر نیروی طبیعی دیگری تفاوت دارد. تولید میکند، ابزار میسازد، و ابزارها را تکامل میدهد، می اندیشد، طرح میریزد و کارش هدفمند است و در نتیجه خودش هم تکامل مییابد. انسان خودش در فراشد تکامل طبیعی خود دخالت میکند و میتواند آن را تسریع کند. این نکته در دست نوشتههای ۱۸۴۴ هنوز به شکلی همخوان با برداشت

فویرباخ اعلام میشد و دقیق نشده بود، اما در *ایدیالوژی آلمانی* تقابل طبیعت و تاریخ شکل گرفت. انسان هستند یی تاریخیست و با هستند گان طبیعی تفاوت دارد. اما خودش هم طبیعی و هم تاریخیست. انسان شناسی دست نوشته‌های ۱۸۴۴ در گروندریسه، به ویژه در عبارت مشهور «طبیعت به سان عضو غیر ارگانیک انسان» تکرار شد.

واژه بعدی علم *Wissenschaft* میباشد!!!

www.ayenda.org

